

امام‌شناسی از منظر منصور براعتی، مفسر و اندیشمند معاصر شیعه

حسین مرادی زنجانی^۱

آقای ودود هدائی^۲

محمد حسین صائینی^۳

فرهاد ادریسی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۳۰

چکیده

در مکتب تشیع، امامت از اصول بنیادین و اعتقادی به شمار می‌رود. در طول تاریخ اسلام، علما و اندیشمندان بزرگ شیعه کوشیده‌اند تا ابواب و ابعاد گسترده این محور عقیدتی را اثبات و تبیین نمایند. در همین راستا، منصور براعتی، اندیشمند و مفسر شیعی معاصر با تألیف لطایف تفسیری قرآن و توجه ویژه به مبحث امام‌شناسی تلاش نموده تا سیمایی روشن از آن ارائه بدهد. نگارندگان این نوشتار برآن هستند تا به شیوه توصیفی و تحلیلی به این سؤال بنیادی پاسخ دهند که مؤلفه‌های اندیشه براعتی در معرفی و ارائه نسخه‌ای همگون یا جدید در امام‌شناسی چیست؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد براعتی در وجوه تشابه با سایر اندیشمندان شیعه، امام را قرآن ناطق می‌داند و ارتباط با امام در اندیشه او، ارتباط با قرآن تلقی می‌شود. اما مقام شناخت امام در اندیشه او، شهودی است نه حصولی و برای تکون آن، طهارت درونی لازم است. براعتی معتقد است خداوند با واسطه در تجلی است و واسطه اصلی و مهم، وجود امام است. اگر حجت الهی نباشد، زمین به خاطر گناه آدمیان، سخط می‌کند؛ زمانی که آخرین حجت الهی گامش را از زمین برداشت، عالم به هم خواهد خورد و تجلی خداوند بلاواسطه شده و قیامت آغاز می‌شود. از طرفی دیگر، در نظرگاه براعتی، مصداق اتم انسان کامل در وجود انبیای الهی و امامان معصوم تجلی می‌یابد؛ زیرا پیامبر به مثابه صادر اول و امامان تحت زعامت این مخلوق اول و منشعب از نور علوی او، دلیل خلقت تمامی عالم و موجودات قلمداد می‌شوند.

واژگان کلیدی: امام، ولایت، براعتی، شیعه، انسان کامل

^۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان hmoradiz@yahoo.com

^۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان (نویسنده مسئول) vadodh@yahoo.com

^۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

^۴. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

مقدمه

مبحث «امام‌شناسی»، یکی از مباحث بنیادی و مهم در مذهب شیعه تلقی می‌شود. به طوری که هر فرد شیعی با مجموعه شناخت ظاهر و باطن از منزلت ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و آگاهی از سیره و رفتار آن حضرات، در مسیر هدایت و رشد قرار می‌گیرد. در شناخت باطن امام نیز مسئله اصلی شناخت مقام ولایت و امامت است که نور آن در دنیا و عقبی همراه انسان بوده و او را از سقوط به ورطه هلاک نجات می‌دهد. ضرورت شناخت باطن امام در روایتی از ابوذر و سلمان فارسی و پرسش این دو صحابه از امیرمؤمنان علی (ع) درباره معرفت نورانی امام مشخص می‌شود. آن حضرت در مقام پاسخ می‌فرماید: «سوگند به جانم که معرفت باطنی امامان بر هر مرد و زن مؤمنی واجب است... چراکه ایمان فرد کامل نمی‌شود تا این معرفت نورانی را دریابد و فقط در صورت حصول چنین معرفتی است که قلب، ایمان را می‌پذیرد و انسان از هر دلتنگی‌هایی می‌یابد و شایستگی عنوان عارف را کسب می‌کند... هرکسی نسبت به کسب شناخت باطنی امامان کوتاهی کند، از آرامش و اطمینان محروم شده و همیشه در اضطراب و نگرانی است...» (رک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶: ۲-۳)

مولای متقیان امام علی (ع) تا جایی اشاره می‌کند که شناخت باطن امام را هم‌سنگ شناخت خداوند قلمداد می‌کند و بر آن است که «آن کس که باطن مرا شناخت، خدا را شناخته است و آن کس هم که خدا را شناخت برای او که از باطن من بی‌خبر است، ممکن نخواهد بود.» (همان، ۳) یعنی دین خالص و عاری از آرایش‌های دنیایی، تنها در شناخت باطن امام که همراه با شناخت خداوند است، تحقق می‌یابد.

فطرت هر انسانی اقتضا می‌کند تا فقط از قوانین خداوندی که بر جان او، ولایت تکوینی دارد، تبعیت نماید. در این مقام نیز خداوند، هم قانون‌گذاری و حکم انبیاء را مهور کرده و مردم را به اطاعت از رسول‌الله و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) الزام می‌کند.

شیعه بر این اعتقاد است که اساس تعالیم اسلام، حول محور «امامت» می‌چرخد. در زمان پیامبر اکرم (ص) خود آن حضرت، امام بوده اند و توسط آن قلب بیدار که در منبع علوم «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ» (نجم/۱۰) قرار گرفته، به قلوب امت افاضه معارف می‌گردد و بعد از ایشان، قلوب امامان معصوم (ع) به مثابه کانون‌های حیات و معرفت، هر فردی را به اندازه ظرفیتش فیض می‌رساند. پس لازمه کسب چنین فیضی، تسلیم و خضوع و پیروی از امام است که قلب انسان را مهبای پذیرش معارف می‌کند. روح تسلیم در مقابل امام، آن روح را مستحق کسب فضایل انسانی می‌کند و به واسطه تسلیم و خضوع در مقابل امام و آبشخور روح علوی و بیکران او، انسان به مقامات عالیه دست می‌یابد. حال خواه آن امام حاضر باشد، خواه غایب. بدیهی است تأثیر و تأثر ارواح نیاز به حضور ندارد زیرا روح از جنس ماده نیست. بلکه جوهری است که نیازی به قرب مکانی و مماسه خارجی ندارد. تأثیر فعلیت نفس فعال، در استعدادات نفوس قابله است و چون عالم ملکوت خارج از محصورات زمان و مکان است، لذا در هر قلبی تأثیر فعلیت آثار حیاتی امام را می‌توان یافت. به عنوان مثال همان‌طور که انسان به فرزند خویش عشق می‌ورزد خواه این فرزند حاضر باشد خواه در سفر و مکان دیگر

که به دور از چشم والدین باشد، صورت فرزند در دل پدر و مادر نقش بسته و همیشه به یاد اوست. امام در چند درجه بالاتر جلواتش در قلب مؤمن همیشه حاضر است، هر جا باشد در اثر بازتاب نور علوی او، مؤمنان از افاضه فیضش بهره‌مند می‌شوند.

بیان مسئله

استاد منصور براعتی (۱۳۴۵-۱۳۸۸) از معدود اندیشمندان و مفسران شیعی دهه‌های اخیر بودند که مجموعه «لطایف تفسیری قرآن» در سیزده جلد، از آثار اوست. در قاطبه موضوعات این مجموعه، توجه به مقام ولایت و امام‌شناسی، مطمح نظر نگارندگان است. از این رو توجه به مقام امام در قالب انسان کامل و معرفی او، نسخه‌ای جدید از یک ایده مشترک بین علما و عرفای شیعه در عصر حاضر است که توسط اندیشمند شیعی قرن حاضر، منصور براعتی عرضه می‌شود. توجه به این نظرات، علاوه بر اشمال معرفت امام، باب جدیدی از انسان‌پژوهی دینی و عرفانی را بر روی محققان گشاده است که حاکی از اصلاح نگرش در باب امام و ارتباط او با بشر و سایر انسان‌ها دارد. شیوه تفسیری براعتی بر مبنای تفسیر موضوعی بوده و علاوه بر پیش گرفتن راه علامه طباطبایی در تفسیر قرآن به قرآن، بر گرایش تفسیر عرفانی تأکید ویژه دارد و بر اساس همین گرایش، در محور امام‌شناسی و معرفی نسخه انسان کامل، این مفسر گمنام از شیوه‌های شاد بهره می‌برد. در این نوشتار، نگارندگان برآنند که علاوه بر ذکر ملزومات ورود به بحث امام‌شناسی، از قبیل تبارشناسی اصطلاح ولایت یا ولی و امام، آرای براعتی را پیرامون امام در قالب قرآن ناطق، تأثیر ارتباط انسان با امام و نیاز به او، شناخت واقعی امام، شروط استفاده از امام، وجود ضروری امام و نیز امام در قالب انسان کامل را بررسی و نتایج حاصل از این تحقیق را عرضه نمایند.

پیشینه تحقیق و نوآوری

نگارندگان تا جایی که توانسته‌اند اطلاع پیدا کنند، پیرامون اندیشه و آرای براعتی، تاکنون هیچ تحقیقی چه در حوزه امام‌شناسی و چه در حوزه‌های دیگر سامان نیافته است. اما در بحث امام‌شناسی، پژوهش‌های زیادی در قالب کتاب و مقاله به طبع رسیده و به جامعه اسلامی عرضه شده است. نوآوری منصور براعتی در بحث امام‌شناسی، ملموس کردن معارف شهودی و حقیقت وجود امام است؛ اینکه شناخت مقام انسان کامل و سیر تکوینی این شناخت تا رسیدن به اصل مقام امام و مثل او شدن، وجهه همت مرحوم براعتی تلقی می‌شود و در حوزه انسان کامل، نظرات او پیرامون امام‌شناسی، تحقیقی است ارزشمند که مواضع آن با سایر اندیشمندان دنیای اسلام مخصوصاً متصوفه، اصول‌بنیادی و عقیدتی شیعیان را در شناخت مقام امامان، تبیین می‌نماید.

معناشناسی و تبارشناسی ولایت

کلمه «ولایت» که یا مصدر است یا اسم مصدر، با بسیاری از مشتقات آن همچون «ولی، تَوَلَّى، اولیاء، موالی، موَلی، تولیت» در قرآن کریم استعمال شده است. بسیاری از علمای لغت‌شناس، واژه «الوَلِی» را به معنای قُرب و نزدیکی دانسته‌اند. (زمخشری، ۱۳۹۹ق، ۳۸۹؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۳: ۲۲۳) راغب اصفهانی در «المفردات» بر آن است که دو واژه «وَلَاء و تَوَالِی» به معنای دو چیز یا بیشتر به طوری کنار هم قرار بگیرند که در محور هم‌نشینی، غیر از آن دو چیز،

هیچ چیز دیگری نباشد. (راغب اصفهانی، بی تا: ۸۸۵) از این تعریف می توان نتیجه گرفت که لفظ «ولی یا ولایت» هر جا استعمال شود، قرابت و نزدیکی از آن استنباط شده و غیریت و جدایی در آنجا وجود ندارد. در واقع نوعی وحدت و یگانگی بین دو چیز است که از همدیگر جدا نمی شوند. مثلاً از برآیند آیه شریفه «اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران/۶۸) این استنباط می شود که خداوند در نهایت قُرب به مؤمنان بوده و هیچگونه مانع و پرده ای میان خداوند و بندگان مؤمن او نیست. یا وقتی گفته می شود «علیُّ ولیُّ الله» یعنی میان امام هدایت گر علی (ع) و ذات مقدس باری تعالی، نهایت قُرب و نزدیکی وجود دارد.

«امام» کسی است که به واسطه وصول به مقام یقین و مکاشفه ملکوت، تسلط و هیمنه برعالم امر پیدا می کند و باطن افعال بر او مشهود می شود. او با سیطره بر باطن، قلب ها را به مقاصد و ملکوت رهبری می کند. (حسینی طهرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱: ۱۴۵)

با استناد به آیه شریفه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/۱۲۴) و اختصاص امامت در اواخر عمر حضرت ابراهیم (ع) به آن حضرت، معلوم می شود مقام امامت اشرف از نبوت است. در اصول کافی روایتی از امام جعفر صادق (ع) در تفسیر آیه مزبور آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» قَالَ فَمِنْ عِظْمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» قَالَ لَا يَكُونُ السَّقْفِيُّ إِمَامًا الْقَتِيُّ. (کلینی، بی تا، ج ۱: ۱۷۵) در معنای نبوت، وصل به ملکوت اعلی و دریافت وحی از جبرئیل وجود دارد که در این مقام رویت ملائکه و فرشتگان وحی نیز میسور می گردد. با وجود این، ممکن است انبیاء هیچکدام سیطره بر ملکوت فرزندان آدم نداشته باشند، تا به این واسطه، بتوانند دل ها را به مطلوب برسانند. ولی در امام به سبب این سیطره و احاطه بر قلوب، این امر وجود دارد که آدمیان را در مسیر کمال و مقام واقعی سیر بدهند. به بیان دیگر مقام پیامبران، به استناد آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (ابراهیم/۴) رسالت انبیاء، ارشاد و تبلیغ و ارائه کیفیت سلوک الی الله است چنانکه مومنان و علما نیز همین نقش را در مراتبی متفاوت ایفا می کنند. اما ادامه آیه بیانگر این نکته است که گمراهی و هدایت دست خداست و آن ها را از تحقق اضلال و هدایت آدمیان بهره ای نیست، برخلاف امام که او به اذن خداوند، خودش هدایت می کند. (حسینی طهرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱: ۱۴۴)

مسئله «امامت» از اموری است که قرآن کریم، توجه ویژه ای به این مبحث دارد. چنانکه گذشت خداوند، مقام امامت را بالاتر از نبوت می داند و آیه ولایت نیز بر این نکته صحه می گذارد که همه باید از امام تبعیت کنیم؛ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۵۵) در معجزات و خوارق عادات انبیا مشاهده می شود که همه آن حضرات به اذن خداوند دست به امور خارق العاده می زدند که بقیه از انجام آن امور عاجز بودند. امام نیز قوه ملکوتی در امور دارد و وجود چنین نیرویی در امام به سبب سیر دادن آدمیان به کمال و شریعت

توسط او امری ضروری تلقی می‌شود. یکی از ویژگی‌های بارز و متفاوت امامان این است که تنها افراد نیک را هدایت نمی‌کردند بلکه افراد شقی و زشت کردار را نیز هدایت کرده و در مسیر رشد و کمال قرار می‌دادند.

قرآینی از قرآن نشان می‌دهد که مردم در هر دوره و هر مکانی، دارای امام بودند و خداوند در فراخوان عمومی اعلام می‌کند که تمامی آدمیان را توسط امام‌شان به قیامت وارد خواهیم ساخت؛ زیرا در هر دوره‌ای امام آن دوره، مرتبی امت خود بوده و افراد نیک‌بخت و بدبخت، به سبب او وارد بهشت و دوزخ می‌شوند. «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَفْرَهُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَىٰ وَاَصْلُ سَبِيْلًا؛ یاد کن روزی را که هر گروهی را با امامان‌شان فرا می‌خوانیم. پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می‌خوانند و به قدر رشته باریک هسته خرمایی به آنها ستم نمی‌شود. و هر که در این [دنیا] کور[دل] باشد در آخرت [هم] کور[دل] و گمراه‌تر خواهد بود.» (اسرار/۷۱-۷۲)

بررسی آرای منصور براعتی پیرامون «امام شناسی»

امام، قرآن ناطق

استاد براعتی در سرآغاز کتاب «امام شناسی» خویش، به ضرورت ارتباط با امام می‌پردازد. از جمله نکاتی که در مورد ضرورت ارتباط با امام زمان مطرح است و اهل معرفت در این رابطه استخراج کرده و ارائه نموده اند، این که امام، قرآن ناطق بوده و ارتباط با امام، ارتباط با قرآن تلقی می‌شود و ارتباط با قرآن هم، قرائت قرآن نیست. قرائت قرآن مقدمه ارتباط با قرآن بوده و در حکم عمل صالح و سبب ارتباط انسان با قرآن می‌شود. باید توجه داشت که قرائت قرآن، ارتباط و انس با قرآن قلمداد نمی‌شود. بلکه انس با قرآن این است که انسان بتواند به قرآن دست پیدا کند و به محضر قرآن مشرف شود. (براعتی، ۱۳۹۶ الف: ۹)

براعتی با تمسک به روایت جای پای پیامبر و تقلید سلمان فارسی از وی، ضمن تقریر این روایت، بر آن است که «حق تلاوته» در این کار سلمان و تقلید او نمایان است. راوی می‌گوید: جای پای پیامبر را همه می‌شناختند. در یک بعد از ظهر می‌خواستم به خدمت پیامبر مشرف شوم. در مسیر دیدم که فقط یک جای پا، وجود دارد و آن هم جای پای پیامبر (ص) است. خوشحال شدم که پیامبر در مسجد تنهاست و تنها می‌توانم به محضر ایشان برسم. وارد مسجد که شدم، دیدم سلمان هم در مسجد است. عرض کردم: یا رسول الله! من تعجب می‌کنم، در مسیر فقط یک جای پا وجود داشت آن هم جای پای شما بود اما دو نفر هست. پس جای پای سلمان کجاست؟ حضرت فرمود: سلمان خودش جواب بدهد. سلمان گفت: یا رسول الله من به قدری شما را دوست دارم که موقع راه رفتن دقیقاً پای خود را جای پای شما می‌گذارم، به همین خاطر جای پای من وجود نداشت. این تبعیت با ظرافت، همان «حق تلاوته» است. قرآن، یک حقیقت خارجی است. آن حقیقت خارجی در شکل انسان، وجود امام زمان است یعنی کسی که بتواند با قرآن ارتباط برقرار کند، یقیناً می‌تواند محضر امام زمان را درک کند. این معنای انس و ارتباط با قرآن است. برای ما هم خداوند در قرآن می‌فرماید که قرآن را آن‌گونه که شایسته است، تلاوت کنید. مؤمنین را هم که توصیف می‌کند، می‌فرماید: اینها کسانی هستند که

«يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ». امام (ع) همان قرآن بوده که در قالب انسان عرضه شده است اما توصیه شده که با این قرآن چه در قالب انسان کامل و چه قرآن تدوین شده، ارتباط داشته باشیم. (همان، ۱۰)

براعتی بر آن است که انسان، نیازمند به خداوند و فقیر الی الله است. این فقر مطلق بر پایه آیه «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) قابل تفهیم بوده و سوال اساسی در این قضیه این است که نیاز حقیقی انسان چیست؟ نیازی که با تلاش و تکاپو برطرف می شود و ما دائم برای رفع نیاز در کوشش و تلاش هستیم، آن نیاز حقیقی چیست؟ آیا خوردن و نوشیدن و پوشیدن نیاز ماست؟ ضمن اینکه اینها نیاز ماست اما به ما نگفته اند که این نیازها را از خدا بخواهید. به خاطر این نیازها به ما نگفته اند زیاد تلاش کنید. جواب این نیازها را به راحتی و به وفور در اختیار ما قرار داده اند. براعتی معتقد است، اگر الآن از اکثر مردم پرسید که نیازشان چیست؟ خوردن و نوشیدن و پوشیدن را مطرح می کنند در حالی که نیاز ما اینها نیست. نه اینکه ما به اینها نیاز نداریم ولی نیازی هستند که برطرف شده اند و در نتیجه نیاز محسوب نمی شوند. خدای تعالی همه نیازهای ما را برطرف کرده است. پس سوال اینجاست که چرا خداوند می فرماید که به دنبال امام و قرآن راه بیفتید؟ «مَنْ مَاتَ وَكَانَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَيِّتُهُ مَيِّتُهُ جَاهِلِيَّةٌ؛ هر فردی که بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد، مرگش، مرگ جاهلی است» (کلینی، بی تا، ج: ۱، ۳۷۶). علت این است که در این صورت انسان به نیاز حقیقی خود پی نمی برد. چگونه است که انسان متقی وقتی به دنبال قرآن راه می افتد، محزون می شود؟ «يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ» چرا اینها از طریق قرآن محزون می شوند؟ چون قرآن نور است و اینها با تبعیت از قرآن به نیازهای خود پی می برند. (براعتی، ۱۳۹۶ الف: ۱۱)

تأثیر ارتباط انسان با امام و نیاز به او

براعتی بر این باور است که انسان در اثر ارتباط با حجت الهی که قرآن ناطق است، این قدرت را پیدا می کند که بتواند به کل عوالم که مال اوست در آن واحد سر بزند. حجت های الهی در مقامی هستند که توجه به یکی، آنان را از توجه به دیگری باز نمی دارد. پیامبران آمده اند خبر بدهند که کل عالم دارایی ماست. امام (ع) کسی است که دست انسان را می گیرد تا او را به این نکته واقف نماید که همه دارایی عالم، مال اوست. در واقع این همان پرواز و سیر در کل عالم است. البته تلنگر و عزم راسخ برای حرکت باید در درون انسان وجود داشته باشد تا برای رسیدن به حجت الهی حرکتی کند و پرواز را از آن مقام سترگ یاد بگیرد. اگر انسان، قید و بند چهره خلقی اش را کنار بزند، در این صورت به حقیقت خودش پی می برد. وجود امام و قرآن برای همین است. اگر بتوانیم با قرآن انس پیدا کنیم، آن وقت به ما نشان می دهد که «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (بقره، ۱۱۵) چیست. چون کار قرآن نشان دادن است نه یاد دادن. خدای تعالی می فرماید: ما خود را در آیات آفاقی و انفسی به شما عرضه کرده ایم. به تماشا بنشینید. این از جمله نیازهای انسان است که انسان به خدای وجودش پی ببرد که همان خود حقیقی اوست. اگر انسان به چهره حقیقی وجودش دست پیدا کند، در همه جا هست و آن وقت او هم می تواند به همه جا سر بزند. با همه و در همه جا باشد. (همان: ۱۵)

براعتی در کتاب «اولوالالباب چه کسانی هستند» با اشاره به فرموده امام علی (ع) عقیده دارد، پیامبران نیامده‌اند که چیز جدیدی برای انسان بیاورند، بلکه آمده‌اند تا دارایی‌های او را آشکار کنند و البته این کار را غیر از پیامبر، کسی نمی‌تواند انجام دهد. «و يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/۱۵۱) فقط آنها هستند که می‌توانند با توجه به نقشه‌ای که در دست دارند، معادن جان انسان‌ها را کشف کنند. آن زمان است که انسان این قدرت را پیدا می‌کند که در زمان و مکان تصرف کند و این علم حقیقی است که در وجود همه انسان‌ها نهفته است. به همین دلیل در پاسخ به سؤال افرادی که می‌گویند: چرا ائمه علیهم‌السلام تن به شهادت دادند؟ گفته می‌شود که چون ما فقط ظواهر را می‌بینیم. دلیل و حکمت بسیاری از اتفاقات را درک نمی‌کنیم. بسیاری از چیزهایی که اکنون برای ما به صورت مجهول و مبهم باقی مانده است، در زمان ظهور امام زمان معلوم خواهد شد. آن زمان، ایشان انسان‌ها را طوری تربیت خواهند کرد که دریابند چه توانایی‌های عظیمی در درون‌شان نهفته است. مثلاً الآن که ما می‌پرسیم این کهکشان‌ها برای چیست؟ انسان‌های زمان ظهور، حضرت خواهند توانست با اراده این کهکشان‌ها را طی کنند و یا در سیاره‌ای دیگر سکونت کنند. (براعتی، ۱۳۹۶: ب: ۳۰)، به همین خاطر امام صادق (ع) می‌فرماید: هر کس بتواند به من وصل شود، شروع به توصیف عزت الهی می‌کند. یعنی انسان بتواند با چهره الهی هر موجودی ارتباط برقرار کند، شروع به توصیف خدا می‌کند چون اصل وجود موجودات، خدا هست. (براعتی، ۱۳۹۶: ج: ۵۴)

براعتی در دیگر اثر خود به نام «انسان در قرآن» بر آن است که چون امامان، موجودات ملکوتی هستند و با جان انسان‌ها در ارتباط‌اند و هیچکس نمی‌تواند سد راه این ارتباط شود، بنابراین اگر کسی استفاده نکرد، خودش نخواست که استفاده نکند. همین الآن اگر انسان از وجود مبارک امام عصر (عج) استفاده نکند، کوتاهی خودش است، زیرا مانعی بین امام و انسان جز خود انسان وجود ندارد. فقط گناهان مانع بین او و ولی خداوند است و تنها راه بهره‌مندی از امام، برداشتن مانع اساسی و مهم یعنی «من انسانی» است. چنانکه خواجه شیراز می‌گوید: (میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست / تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز) (حافظ، ۱۳۸۷: غزل ۲۶۶) هیچ راهی غیر از استفاده از هدایت تکوینی ولی الهی نیست. در قرآن هم آمده است؛ این‌ها جلوه حق‌اند اگر استفاده نکنیم، تشنه می‌میریم و گرسنه رخت برمی‌بندیم؛ «وَمَا لَئِي فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» (شورا / ۲۰) اگر مانعی بین انسان و ولی الهی بود، آن وقت عذر او در محضر ذات اقدس الهی موجه بود که به لحاظ این موانع دستش به امام زمان نمی‌رسید. دشمنان می‌توانند وجود فیزیکی امام را زندانی بکنند ولی به جان امام و چهره ملکوتی امام که در همه جا حضور دارد، اصلاً دسترسی ندارند. دشمن خیال می‌کند که اگر امام را زندانی کند، دیگر هیچ ارتباطی بین امام و انسان‌هایی که به دنبال مقصد کمالی‌اند، نمی‌تواند باشد. آنه مبرهن است، انسان‌ها، همین الآن هیچ بهانه‌ای در رابطه با استفاده از ائمه ندارند و در محضر تمامی آن بزرگواران هستند (براعتی، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

براعتی در اثر دیگر خود عقیده دارد انسان باید محتاط باشد و سیر کمالی خود را تنها در راه امامان ببیند و گرنه در این مسیر پرفراز و نشیب، گمراه می‌شود و در این مقام، تنها راه نجات، نور ولایت است. او با تمسک به فرموده امام حسین (ع) که فرمود: «الْقُدْرَةُ تَذْهَبُ الْحَفِیْظَهُ، الْمَرْءُ أَعْلَمُ بِشَأْنِهِ» معتقد است؛ قدرت طلبی خیالی آفتی است که احتیاط

کاری را از دست انسان می‌گیرد. انسان باید محتاط باشد و موضع‌گیری‌ها و افعال مبتنی بر نیتش نیز باید تماماً با احتیاط صورت بگیرد چون هم موقعیت انسان حساس هست و هم تأثیر پذیری او شگفت‌انگیز هست. در کتابهای رسائل و مکاسب روایات بسیاری در این زمینه از ائمه اطهار مطرح می‌شود و امامان مؤکد می‌فرمایند که باید در مورد خودتان اهل احتیاط باشید. در رابطه با دین که از آن به برادر تعبیر می‌شود، اهل احتیاط باشید. «أخوُكَ دینک» دین با هستی و وجود انسان ارتباط دارد. انسان، دین را در خارج از وجود خود نمی‌تواند پیدا کند. انسان‌ها با اعتقادشان دین می‌شوند. و هر انسانی در حد خود، دین است. امامان هم در حد خودشان دین هست ولی امام چون انسان کامل هست، دین بودن او هم کامل هست و انسان‌های معمولی چون نقص دارند، دین بودنشان هم ناقص است. به همین خاطر امامان معصوم برآیند: ما دین مجسم و صراط مستقیم هستیم. اگر در قرآن می‌فرماید که دین، صراط مستقیم هست؛ «قُلْ هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ...» (انعام/۱۶۱) امام صادق (ع) هم می‌فرمایند: ما صراط مستقیم هستیم چون اعتقادی که انسان به دین پیدا می‌کند، خود دین می‌شود. به ما می‌فرمایند: در رابطه با دین اهل احتیاط باشید یعنی در رابطه با خودتان اهل احتیاط باشید و با عصای احتیاط عمل نکنید. براعتی تأکید می‌کند؛ انسان مؤمن باید همیشه در رابطه با خودش دست به عصا باشد چون در مسیری قدم بر می‌دارد که مسیر پر خطری هست. مسیری هست که نمی‌توان به راحتی عبور کرد و انسان باید ابزار عبور کردن را برای خودش فراهم بکند. به همین خاطر می‌فرمایند که عصای احتیاط به دست‌تان بگیرید والا زمین می‌خورید. «چیزی به عنوان سلاح باید در دست‌تان باشد و سلاح شما احتیاط شماست.» امام (ع) کسی است که شما را برای شما پیدا می‌کند. امامان آمده‌اند تا شما را نسبت به خودتان آگاه بکنند و اجازه ندهند شما را فریب بدهند. (براعتی، ۱۳۹۶: ۱۱)

در نظر براعتی، همین الآن امام زمان (ع) به خاطر تک تک انسان‌هاست؛ معنایش این است که انسان جایگاه بسیار باعظمت دارد و باید مراقب باشد تا فریب نخورد. هوا و هوس می‌خواهد از درون انسان را فریب بدهد و با چیزهای ناچیز مشغول بکند. مشغول شدن او با چیزهایی که درخور شأن‌اش نیست، همان بی‌احتیاطی در شئون رفتاری اوست. براعتی، راهکاری برای امتحان انسان ارائه می‌دهد تا میزان بی‌احتیاطی‌مان سنجیده شود؛ اگر می‌خواهید ببینید که آیا به چیزهای ناچیز و بی‌ارزش مشغول هستید یا نه، دقت کنید که آیا در گفتار و رفتارتان اهل احتیاط هستید یا نه؟ اگر اهل احتیاط نیستید، بدانید که شما را فریب داده‌اند. کسانی هم که انسان را فریب می‌دهند، هوا و هوس از درون و شیاطین جنی و انسی از بیرون هستند. آنهایی که خودشان در این میدان شکست خورده و راه به جایی نبرده‌اند، می‌خواهند ما را هم فریب بدهند. (همان، ۱۵)

شناخت واقعی امام

براعتی معتقد است، منظور از شناخت امام زمان، معرفت شهودی و کامل شدن است. اگر انسان، امام زمان را بشناسد ولی مثل ایشان نباشد، هیچ ثمره‌ای ندارد؛ مثل عالم بی‌عمل می‌شود که به درد نمی‌خورد. شناخت اصلی ذات اقدس الهی هم شناخت شهودی است یعنی شناختی که از سنخ دیدن و شدن است. در این صورت انسان، حالت الهی پیدا می‌کند.

این همان است که هم در قرآن و هم در روایات آمده و بالاتر از چهره خلقی و رسیدن به چهره حقی است. براعتی بر آن است که انسان، یک چهره خلقی و یک چهره حقی دارد. چهره خلقی یعنی همین چهره به قالب افتاده انسان‌ها که محدودیت‌هایی دارد، در واقع طول و عرض و ارتفاع انسان چهره خلقی اوست و اکثر انسان‌ها مشغول چهره خلقی‌شان هستند ولی براعتی توضیح می‌دهد، اصل وجود انسان چهره حقی یا همان قوه ادراکی انسان بوده که با آن، انسان بودنش مطرح است. انسان با بدن به انسان بودن معروف نیست بلکه با روح به انسان بودن معروف است. اگر انسان به چهره حقی خود دست پیدا کند، آن خداست. در واقع چهره حقی تمام اشیاء و اشخاص، پروردگار عالم است اما چهره خلقی، افراد را از هم متمایز می‌کند. انسان‌ها از جهت چهره خلقی، فرزند فلانی یا پدر یا مادر فلانی هستند اما از جهت چهره حقی، فرزند هیچ کس نیستند چون آن چهره الهی وجود آن‌هاست و آن «لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ» هست. (براعتی، ۱۳۹۶: ب: ۵۲)

براعتی در خصوص ضرورت شناخت امام بر آن است که اگر کسی از فرصت‌ها استفاده نکند و امام زمانش را نشناسد، در آن لحظه که عمرش به پایان می‌رسد، در حال جاهلیت از دنیا می‌رود. «مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِيَّةً». انسان‌ها یا عالمانه، دنیا را ترک می‌کنند که منظور از این عالمانه در منظر قرآن، یعنی عاقلانه. چون علمی که مدنظر قرآن است، آن علمی است که انسان را به مرتبه عقل می‌رساند. اگر معلومات انسان وی را عاقل نکند، از دیدگاه قرآن عالم نیست. اگر انسان به مرتبه عقل برسد، حضورش در محضر خدای تبارک و تعالی مؤدبانه می‌شود. به این خاطر فرموده «إِنَّمَا یُخَشَى اللّٰهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر/ ۲۸) در محضر خدا مؤدب حرکت می‌کند و در محضر خدا بی‌حیایی نمی‌کند. بنابراین در تفسیر می‌فرمایند که هر کس در محضر خدا بی‌حیایی کند، از این آیه استفاده می‌شود که عالم نیست که عکس آن فرمایش قرآن است یعنی عکس آن فرمایش هم صادق است پس آنانی که انبوهی از معلومات را می‌دانند ولی در محضر خداوند حضور مؤدبانه ندارند، مشخص می‌شود که به مرتبه عقل نرسیده‌اند تا علم‌هایشان از مهر رسمیت برخوردار باشد. پس شناخت امام، یعنی به مرتبه علم یا عقل رسیدن که برای هر انسانی واجب است. (براعتی، ۱۳۹۶: الف: ۱۸)

براعتی معتقد است، انسان به دنبال هر چیزی باشد، همان است. حالا من به مدرسه می‌روم پس علوم حصولی‌ام نه این که علوم حصولی را به دست می‌آورم. به دست آوردنش، شدن است یعنی علوم حصولی می‌شوم. می‌فرماید: هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد؛ در تفسیر این حدیث باید گفت که یعنی هر کس بمیرد و امام زمانش نشود، به مرگ جاهلی مرده است چون شناختن یعنی شدن. امام زمان را تا چه حدی شناختن در حد حصول یا شهود؟ اگر در حد حصول بشناسی یعنی در حد انتزاع، این به درد نمی‌خورد؛ چون امور انتزاعی نمی‌تواند مشکل انسان را حل کند. «من می‌دانم امام زمان کیست؟ من می‌دانم عالم تحت تصرف اوست. محض زیبایی و کمال است اما این دانستن نمی‌تواند مشکلم را حل کند. انسان باید به دنبال شناخت و معرفت حقیقی برود که این شناخت و معرفت حقیقی با خواندن و نوشتن به دست نمی‌آید. از مدرسه و دانشگاه و حوزه به دست نمی‌آید. علم حقیقی خواندنی نیست، بلکه دادنی است. آن را باید به انسان بدهند. علم حصولی را باید به حوزه و دانشگاه بروی تا بیاموزی، اما علم حقیقی را در مدرسه به هیچ کس نمی‌دهند و نخواهند داد.» (همان: ۲۲)

در نظر براعتی، اگر پیامبران حاکم می‌شدند، مدرسه و دانشگاه و حوزه تأسیس نمی‌کردند بلکه آن‌ها در چهل روز ما را عالم حقیقی می‌کردند نه عالم انتزاعی. آنگاه ما مانند خودشان می‌شدیم. چنانکه حافظ شیرازی می‌گوید:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد (حافظ، ۱۳۸۷: ۱۶۷)

امام، چهره حقیقی عالم است و چهره حقیقی عالم، وجه الله است که بی‌نهایت زیباست. «فَإِنَّمَا تَوَكَّلُوا فُتِمَّ وَجَهَ اللَّهِ» چهره انتزاعی عالم هم زیباست اما با چهره حقیقی عالم خیلی فرق دارد. (براعتی، ۱۳۹۶ الف: ۲۷)

طهارت درون، شرط استفاده از امام

قرآن ظاهر و مطهر است و اگر نمی‌توان بدون وضو محضر قرآن رفت، محضر امام هم که قرآن ناطق است، نمی‌توان رفت. چنانچه شرط تفسیر صحیح، طهارت روح است، شرط درک امام هم، طهارت روحی است. ناپاکی فقط برای جسم نیست، روح هم جنابت و حیض و نفاس دارد و چنین روح‌هایی نمی‌توانند مقام امام را درک کنند؛ مشکلی که در صدر اسلام در میان خیلی از افراد وجود داشت، همین بود. خیلی‌ها نمی‌خواستند و برخی هم نمی‌توانستند خود را از این ناپاکی‌ها برهانند.

در نظر براعتی، امام معصوم (ع)، مصداق عینی قرآن است. این که وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید که قرآن و اهل بیت از هم جدا نمی‌گردند چون هر دو یک مقوله‌اند. «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْصَ»، چون دو چهره یک مقوله محسوب می‌شوند. یکی حقایقی به صورت کتبی است که در عالم ظهور کرده است و یکی صورت عینی حقایق است. در نهج البلاغه امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید که من قرآن ناطق هستم و قرآن چه همان کتاب الهی باشد و یا انسان کامل باشد، هدایت ما مبتنی بر اوست. اگر ما بخواهیم به قوام هستی‌مان دست بیابیم، باید از قرآن استفاده کنیم. «يَهْدِي لَلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء/۹) اما شرطی که برای بهره‌برداری از این قرآن مطرح شده، طهارت درونی است. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه/۷۹) به محضر این قرآن نمی‌توانند نائل شوند مگر انسان‌های پاک. آنانی که در درون‌شان عیب و ایراد گناه نباشد و الا اگر انسان «لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء/۸۲) باشد، هدایت قرآن در مورد او به نفعش تمام نمی‌شود بلکه به ضررش تمام می‌شود. اینکه در دوران امیرمؤمنان علی (ع) و همچنین سایر ائمه مخصوصاً در زمان وجود مبارک سیدالشهدا (ع) مردم در آن سطح در مقابل امام قرار گرفتند، همان تحقق این فرمول است. (براعتی، ۱۳۹۶ الف: ۲۹)

براعتی در «امام‌شناسی» معتقد است؛ هنگامی که انسان‌ها گناه کردند، به جای اینکه از قرآن استفاده کنند، با قرآن درگیر می‌شوند یعنی به جای این که قرآن، آن‌ها را هدایت نماید، سبب خسارت افراد گناهکار می‌شود. چون درگیر شدن با امام برابر است با خسارت دنیا و آخرت یا کلاً ابدیت و حیات انسانی را از دست دادن. چنان که امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: من این شمشیر را درمورد هیچ کس فرود نیاوردم مگر این که با خوردن شمشیر به او، وارد جهنم گردید؛ یعنی انسان ناپاک، ناپاکی اش سبب می‌شود از امام نه تنها استفاده نمی‌کند بلکه در مقابل امام می‌ایستد و چون در مقابلش قرار گرفت، وارد جهنم می‌شود. این در رابطه با تمام انسان‌ها صادق است چون تمام انسان‌ها باید هدایت شوند و

تنها راه هدایت هم استفاده نمودن از قرآن و امام (ع) است و آن استفاده منوط بر این است که انسان پاک باشد. از جمله زمینه‌ای که خدای تعالی بر این پاک شدن آفریده است، آشکار شدن عیب و ایراد انسان و واقف شدن انسان بر عیب و ایرادش می‌باشد. تا اقدام به برطرف نمودن عیب و ایرادش نماید. مثلاً ابلیس که شش هزار سال در جمع فرشتگان برای خدا عبادت می‌کرد، در تفسیر گفته‌اند که خودش نمی‌دانست که در درونش کفری نهفته است ولی خداوند می‌دانست؛ همانطور که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: در مورد شما هم خیلی چیزها که برای تان مخفی است ولی برای من آشکار است: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» (غافر/۱۹) خدای تعالی به آن چیزهایی که در وجود انسان مخفی است، عالم است. با توجه به قرآینی که در آیه است، منظور از آن مخفی بودن بین من و دیگران نیست بلکه آن‌هایی هستند که حتی برای من نیز مخفی هستند. اطلاعات و حقایقی که در وجود من هست، ولی من خودم در جریان نیستم، خدای تعالی می‌داند. به این خاطر، خدای تعالی موقعیت‌هایی پیش می‌آورد تا آنچه در درون هستند، از عیب و ایرادها، حتی محسنات آشکار شوند. (براعتی، ۱۳۹۶ الف: ۳۰)

وجود ضروری امام

براعتی در خصوص ضرورت وجود امام بر آن است که امام، هم ولایت و سرپرستی عالم را عهده دار است و هم صاحب زمان است. مدیریت زمان کنونی هم به دست وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) است. هم ولایت زمان به عهده حضرت است که زمان را به اذن الله سرپرستی می‌کند. یعنی تحقق زمان با سرپرستی حضرت اتفاق می‌افتد و هم مدیریت زمان به عهده حضرت است. از این رهگذر، زمان هم معنی می‌شود چون زمان تنها یک تجلی و تبلور ندارد. هر کسی یا هر موجودی به حسب خودش زمانی خاص دارد. زمان خاص هر موجود تحت سرپرستی امام عصر آن موجود است و مدیریت این زمان خاص تحت مدیریت و تدبیر امام اتفاق می‌افتد. به این خاطر به انسان توصیه می‌شود که تلاش کند به جایی برسد که زمانش تحت تدبیر امام اتفاق بیفتد. در واقع امام، زمان انسان‌ها را مدیریت می‌کند چون اگر امام، زمان را مدیریت نکند، زمان‌های انسان به دردش نمی‌خورد و از آنات و واحدهای زندگی او بهره‌برداری کمالی به عمل نخواهد آمد. مدیریت آن به خود شما سپرده نشده، بلکه مدیریت او به عهده امام است. لازمه اینکه زمان ما را - که در دیدگاه قرآن، مصداق مثقال ذره است و انسان باید بهره‌برداری کمالی کند- امام مدیریت فرماید، این است که ما حاضر باشیم. (براعتی، ۱۳۹۶ الف: ۳۹)

در نظر براعتی، ما در هر کجا باشیم، او با ماست. امام مظهریت «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» را داراست. امام (ع) مظهر اسمای حسناى الهی است و این که در هر جا هستید، او هم با شماست چون هر جا باشید، خدا با شماست. انسان نمی‌تواند فیض کمالی و همچنین اصل فیض وجودی را از امام علیه‌السلام مستقیم بگیرد. نه این که خدا نمی‌تواند بدهد بلکه در انسان‌ها، ظرفیت وجود ندارد. انسان، نمی‌تواند دوام بیاورد. باید واسطه‌ای باشد تا آن را فراخور حالش، به هستی‌اش رهسپار کند والا انسان، متلاشی می‌شود. اگر خدای تعالی مستقیم بر کوه تجلی نماید، کوه متلاشی می‌شود ولی با واسطه، دائم خداوند تجلی می‌کند. اینکه کوه‌ها متلاشی نمی‌شوند، نه این که خداوند تجلی نمی‌کند و یک بار تجلی نمود، کوه

متلاشی شد. نه؛ خداوند همیشه در حال تجلی است. همه جا تجلی گاه پروردگار عالم یعنی محل ظهور خداوند است. با این توصیف، اگر همه جا ظهور پروردگار عالم است، چرا متلاشی نمی‌شود؟ چرا زمین و آسمان و کوه‌ها متلاشی نمی‌شوند؟ (همان: ۴۱)

جوابش این است اگر خدای تعالی تجلی بلاواسطه کند، کوه نمی‌تواند تحملش کند. نه تنها خدا را نمی‌تواند تاب بیاورد، کلام‌الله را هم نمی‌تواند تاب بیاورد. «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (حشر/۲۱) کتاب الهی هم اگر بر کوه بخوهد تجلی کند، کوه نمی‌تواند تحمل کند، اما خدای تعالی با واسطه تجلی کند، کوه سرجایش می‌تواند ثابت بایستد. خدای تعالی، در عالم تجلی با واسطه دارد. به خاطر ظرفیت عالم که در بحث تخصصی این تعبیر فنی را می‌کنند که اشکال در قابلیت قابل است نه فاعلیت فاعل؛ این‌ها نمی‌توانند مستقیم در ارتباط باشند. ظرفیت شان آن را ایجاب نمی‌کند که مستقیم با خداوند مرتبط باشند بلکه باید با واسطه مرتبط باشند. واسطه در این بین پیامبر و آل پیامبر است. این‌ها واسطه فیض‌اند. عین این که اگر ما مستقیم به خورشید بنگریم، چشم‌مان کور می‌گردد یعنی اگر کسی به اندازه یک یا دو دقیقه به خورشید مستقیم بنگرد، چشمش یقیناً تاب نمی‌آورد چون چشمش ضعیف است و خورشید که بسیار قوی است، اگر مستقیم خیره گردد، آسیب می‌بیند و اگر بخوهد به خورشید بنگرد، باید واسطه در بین باشد. واسطه همان فیلتر است. با فیلتر می‌توان به خورشید نگریست یعنی وجود و ظرفیت آن به قدری قوی و بالاتر است که می‌تواند نورمستقیم خورشید را گرفته و شدتش را کاسته، به اندازه ظرفیت انسان منتقل نماید. این که امام (ع)، ولی عصر و سرپرست عالم است، معنایش این است. والا اگر امام نباشد، زمین متلاشی می‌شود، چون خداوند مستقیم در عالم ظهور می‌کند. اگر این فیلتر حذف شود، عالم متلاشی می‌گردد. «لَوْ لَا حُجَّةٌ لَسَاخَطِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا». (همان، ۴۲) نگارندگان در بحث «انسان کامل» به این موضوع مهم دوباره بازگشته و تلاش می‌کند تا تحلیل و استنباط روشن‌تری از آن ارائه بدهد.

امام در قالب انسان کامل

براعتی در شناخت انسان کامل بر آن است که انسان کامل، با آدم ابوالبشر متفاوت است. در آیه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، ۳۰) که دلالت بر خلیفه الهی انسان دارد، منظور از آدم، نوع انسانی است نه اینکه تنها حضرت آدم ابوالبشر (ع) دارای چنین ظرفیت و قابلیت بوده باشد. هر چند وجود حضرت آدم (ع) به عنوان پیامبر الهی برای سایر انسان‌ها، به عنوان الگوی سیر کمالی مطرح بوده و بین این الگو و تابعان این الگو، سنخیتی لازم و ضروری است. باب سنخیت این معنی را در بر دارد که همه انسان‌ها، قابلیت خلافت الهی دارند. اما از آنجا که خلیفه خداوند، مجلای اسمای حسنا الهی بوده و واسطه بین خداوند و همه موجودات تلقی می‌شود، لاجرم سایر موجودات به خاطر ضعف در ظرفیت و قابلیت‌های درونی و معنوی، قادر به دریافت فیض کمالی از خداوند، به صورت مستقیم نیستند. انسان کامل، با دریافت مستقیم فیض از خداوند و تنزل آن به موجودات به تناسب کشش و ظرفیت آن‌ها، به معنای اتم، خلیفه خداوند بر روی زمین قلمداد می‌شود و توانایی انتقال اوصاف کمالی مطلق خداوند به موجودات را

داراست. انسان کامل با این اوصاف، احاطه وجودی به همه موجودات داشته و علم مطلق، سمع مطلق و بصر مطلق در وجود او متبلور می‌شود. (براعتی، ۱۳۹۱: ۶۵) حسن‌زاده آملی در کتاب «انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه» به این نکته اشاره دارد و بر آن است که انسان کامل، مظهر اسم اعظم «ولی» است که می‌تواند به اذن خداوند در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را در تحت تسخیر خویش درآورد، «حکم او در صورت و هیولی عالم طبیعت نافذ و مجری است و هیولای عنصری برحسب اراده او می‌تواند خلع صورتی نموده و لباس صورت جدید نماید مانند عصای حضرت موسی(ع) که صورت جمادی را برحسب اراده اش خلع نموده و صورت حیوانی بر آن پوشانده است که به شکل ازدها درآمد؛ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۳: ۵۷) اما برترین انسان کامل عالم هستی از منظر براعتی، وجود پیامبر اکرم(ص) است که مقصود نهایی آفرینش تلقی شده و مظهر و مجلای اکمل اسم اعظم پروردگار عالم است. (براعتی، ۱۳۹۲، ج ۲: ۹۸)

انسان کامل از دیدگاه براعتی، آیینۀ تمام‌نمای خداوند متعال است. براعتی عقیده دارد هدف از خلقت انسان، به بهشت رفتن یا به جهنم رفتن نیست، بلکه هدف این است که انسان، آیینۀ تمام‌نمای خداوند و خلیفۀ الله باشد. (همان، ج ۱: ۶۶)

از این رهگذر، انسان کامل در نظر براعتی، «انیا و امامان معصوم» هستند. در نظر براعتی، پیامبر اکرم(ص) نه تنها انسان کامل بوده بلکه در رأس انسان‌های کامل نیز قرار داشت. ولی این انسان‌های کامل طبق نص صریح قرآن، نسبت به یکدیگر دارای درجاتی هستند. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ» (بقره/۲۵۳) (همان، ۱۳۹۱: ۷۳)

براعتی بر آن است که بقای تمام عالم به بقای انسان کامل است. چون انسان کون جامع و مظهر اسم جامع است و از مۀ تمام اسما در ید قدرت او است، صورت جامعه انسانی و غایت تمام موجودات امکانی قلمداد می‌شود. بنابراین دوام مبادی غایات، دلیل استمرار بقای علت غایی است. پس به شرط بقای انسان کامل، بقای تمام عالم نیز ممکن خواهد بود. در واقع اگر این انسان کامل بر روی زمین نباشد، زمین به اهلس خشم می‌ورزد، عالم متلاشی می‌شود و علت برپایی قیامت نیز همین قضیه است. (همان، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۶۱)

مطابق این نظر، ابن‌عربی در «فص حکمه الهیه فی کلمه آدمیه»، معتقد است که انسان کامل، عصاره حضرت الهی است و خداوند، او را به صورت خویش مخصوص کرده است: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ مُخْتَصِرًا مِنَ الْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَ لِذَلِكَ خَصَّهُ بِالصُّورَةِ، فَقَالَ «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» (ابن‌عربی، ۱۳۸۶: ۱۵۷) با توجه به این جایگاه، خداوند، انسان کامل را مقصود آفرینش قرار داده است. چنانکه با زوال او، دنیا رو به تباهی می‌گذارد و خداوند، عمارت و آبادانی را همراه او به جهان دیگر منتقل می‌سازد. ابن‌عربی، صفاتی از قبیل اول و آخر و ظاهر و باطن را - که مختص باری تعالی است - برای انسان کامل نیز به کار می‌برد. از نظر او انسان کامل در رابطه با خداوند، بنده بوده ولی در ارتباط با عالم مخلوقات، خداوندگار است: «وَجَعَلَهُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ الْعَيْنِ الْمَقْصُودَةَ فِي الْعَالَمِ... وَ لِهَذَا يُخَرَّبُ الدُّنْيَا بِزَوَالِهِ وَ يَنْتَقِلُ الْعِمَارَةُ إِلَى الْآخِرَةِ مِنْ أَجَلِهِ... فَهُوَ الْأَوَّلُ بِالْقَصْدِ وَ الْآخِرُ بِالْإِبْجَادِ وَ الظَّاهِرُ بِالصُّورَةِ وَ الْبَاطِنُ بِالسُّورَةِ، أَى الْمَنْزَلَةِ. فَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ رَبِّ بِالنَّبِيَّةِ إِلَى الْعَالَمِ.» (همان) اگر انسان کامل از دنیا رود و به آخرت انتقال یابد و دیگر در افراد انسانی، کسی نباشد که به

کمال وی متصف باشد تا جایگزین وی شود، گنجینه‌های الهی نیز همراه وی به آخرت منتقل می‌شوند؛ زیرا تمام کمالات جز به واسطه وی برپا نبودند، پس آن گاه که او انتقال یابد، آن‌ها نیز با او انتقال می‌یابند. (همان: ۱۷۸)

براعتی عقیده دارد مرتبه عالی این عالم که احاطه بر تمام مراتب هستی دارد، مرتبه عقلانیت وجود است و آن عقلانیت وجود، پیامبر اکرم (ص) قلمداد می‌شود. به همین خاطر از وجود مقدس رسول اکرم (ص) به عنوان انسان کامل به عقل اول یا صادر اول تعبیر می‌شود. با این اوصاف در تقسیم‌بندی عقولات عشر فلسفی، جبرئیل که در مقام عقل دهم قرار دارد و به تعبیری عقل فعال نیز نامیده می‌شود، تحت امر عقل اول یا حقیقت محمدیه قرار دارد. براعتی عقیده دارد بنا به صادر اول بودن وجود مقدس پیامبر (ص)، وحی به ایشان نیز بی‌واسطه بوده و واسطه جبرئیل و ایشان، مراتب نازل و وجودی پیامبر است. (براعتی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۵۱)

در اندیشه صوفیه نیز عقل اول، صادر اول است. نسفی در بحث از حدیث «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صَوْرَتِهِ»، بر آن است که پیامبر (ص)، صورت عقل اول است، آدم نیز منطبق بر صورت عقل اول خلق شده است. در باور نسفی، مرجع ضمیر «ه» در این حدیث، پیامبر (ص) است نه خداوند. نسفی می‌گوید: «عقل اول، قلم خدای و رسول الله است و علت مخلوقات و آدم موجودات است و به صفات و اخلاق خدای آراسته است و از اینجا گفته‌اند که خدای تعالی، آدم را بر صورت خود آفرید.» (نسفی، ۱۳۸۶: ۱۲۷) از این منظر، چون عقل اول، نخستین موجود آفرینش است، لذا آدم خاکی نیز به عنوان اول آدمیان، به صورت عقل اول آفریده شده است. (همان: ۳۸۱).

نتیجه

از برآیند این جستار می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد؛

- امام، قرآن ناطق بوده و ارتباط با امام، ارتباط با قرآن تلقی می‌شود. قرآن، یک حقیقت خارجی است. آن حقیقت خارجی در شکل انسان، وجود امام زمان است یعنی کسی که بتواند با قرآن ارتباط برقرار کند، یقیناً می‌تواند محضر امام زمان را درک کند. این معنای انس و ارتباط با قرآن است. امامان، موجودات ملکوتی هستند و با جان انسان‌ها در ارتباط‌اند و هیچکس نمی‌تواند سد راه این ارتباط شود، بنابراین اگر کسی استفاده نکرد، خودش نخواست که استفاده نکند. زیرا مانعی بین امام و انسان جز خود انسان وجود ندارد.

- براعتی معتقد است، منظور از شناخت امام زمان، معرفت شهودی و کامل شدن است. اگر انسان، امام زمان را بشناسد ولی مثل ایشان نباشد، هیچ ثمره‌ای ندارد؛ مثل عالم بی‌عمل می‌شود که به درد نمی‌خورد. براعتی در تفسیر حدیث هرکس بمیرد و امام زمانش نشود، به مرگ جاهلی مرده است، بر آن است که شناختن یعنی شدن. اگر امام را در حد حصول بشناسیم، مصداق شناخت انتزاعی می‌شود که نمی‌تواند مشکل انسان را حل کند. بلکه در مقام شهود و شدن باید امام را شناخت.

- قرآن، طاهر و مطهر است و اگر نمی‌توان بدون وضو محضر قرآن رفت، محضر امام هم که قرآن ناطق است، نمی‌توان رفت. چنانچه شرط تفسیر صحیح، طهارت روح است، شرط درک امام هم، طهارت روحی است.
- براعتی عقیده دارد؛ مصداق انسان کامل در وجود انبیای الهی و امامان معصوم تجلی می‌یابد و دیگر انسان‌ها ریزه‌خوار و پیروان صرف انسان‌های کامل هستند. انسان کامل، خلیفه حق است و مُهردار خزانه دنیاست و پاسدار عالم وجود است. و چون او از میان برخیزد دنیا به پایان می‌رسد و آخرت آغاز می‌شود. در دیدگاه براعتی، وجود پیامبر اکرم (ص)، صادر اول یا عقل اول تلقی می‌شود که دلیل خلقت تمامی عالم و موجودات است و تمامی موجودات عالم هستی از فرشتگان و انبیا و سایر انسان‌ها، تحت امر و اراده این عقل اول قرار دارند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۸۶) *فصوص الحکم*، به ترجمه محمدعلی و صمد موحد، تهران: نشر کارنامه.
۳. براعتی، منصور (۱۳۹۲). *لطایف تفسیری*، دوجلدی، تبریز: سلوی.
۴. _____ (۱۳۹۱)، *تفسیر انسان در قرآن*، تبریز: سلوی.
۵. _____ (۱۳۹۶ الف). *امام شناسی*، تبریز، سلوی.
۶. _____ (۱۳۹۶ ب). *اولوالالباب چه کسانی هستند*، تبریز، سلوی.
۷. _____ (۱۳۹۶ ج). *تعلیم و تربیت*، تبریز: سلوی.
۸. _____ (۱۳۹۶ د). *فرازهایی از بیانات سیدالشهداء*. تبریز، سلوی.
۹. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷) *دیوان حافظ*، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، به تصحیح: محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ هفتم.
۱۰. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۳)، *انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه*، قم: نشر الف، لام، میم.
۱۱. حسینی طهرانی، محمدحسین (۱۴۲۶ق) *امام شناسی*، مشهد: علامه طباطبایی.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا) *مفردات الفاظ القرآن*، به تصحیح صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالشامیه.
۱۳. زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۹۹ق) *أساس البلاغه*، بیروت: دار صادر.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب (بی تا). *اصول کافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة.
۱۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳). *بحارالانوار*، بیروت، موسسه الوفا.
۱۶. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸) *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۷. نسفی، عزیزالدین ابن محمد (۱۳۸۶) مجموعه رسائل مشهور به الإنسان الكامل، مقدمه نویسنده، هانری کربن، ترجمه ضیاءالدین هشترودی، مصحح موله ماژیران، تهران: طهوری.